

عوامل سیاسی - اجتماعی تنش میان صفویه و عثمانی

سیدحمید حسینی*

چکیده

شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۷ قمری سلسله صفوی را به طور رسمی بنیان گذارد. او رقابت شدید سیاسی - اجتماعی بین ایران و عثمانی ایجاد کرد و طی حاکمیت ۲۲۸ ساله صفویان، تنش‌های متعددی میان آنان رخ داد. شاه اسماعیل ابتدا بر بخش نسبتاً کوچکی از خاک ایران حکم می‌راند، اما به سرعت دامنه نفوذ سیاسی و معنوی خویش را گسترش داد. این گسترش مایه نگرانی دولت عثمانی گردید.

در این مقاله، زمینه‌ها عوامل ایجاد تنش سیاسی - اجتماعی بین صفویه و عثمانی بررسی می‌شود. در این زمینه، پناهندگی شاهزاده‌ها، نقض پیمان‌ها، نامه‌نگاری، دخالت در قلمرو یکدیگر و تسلط بر راه‌ها، در ایجاد تنش و پرهیز از جنگ بین ایران و عثمانی بسیار مهم بوده است.

نتیجه این مقاله می‌تواند در زمینه یک‌پارچگی میان قشرهای مختلف اسلامی و دولت‌های آنان و پی‌آمدهای ناگوار تقابل و تنش بین مسلمانان، الگوی تاریخی مناسبی باشد تا با استفاده از آن، برای ایجاد وحدت و هم‌گرایی بین دولت‌های اسلامی، اقدامات و برنامه‌های شایسته‌ای تدبیر شود.

واژگان کلیدی

صفویه، عثمانی، سیاست، اجتماع، تنش.

* کارشناس ارشد تاریخ تمدن اسلامی، جامعه‌المصطفی ص العالمیه.

مقدمه

شاه اسماعیل در اوایل سال ۹۰۷ قمری پس از غلبه بر رقبای سیاسی‌اش مانند خاندان آق‌قویونلو، بر تخت سلطنت نشست سلسله صفوی عملاً از این تاریخ آغاز شد و تا پایان حاکمیت سلطان حسین (۱۱۳۵ق) تداوم یافت. در این مدت عوامل مختلف سیاسی - اجتماعی باعث شد تا روابط ایران و عثمانی تیره گردد.

وقتی شاه اسماعیل، الوند بیگ آق‌قویونلو را شکست داد، بایزید دوم، خاندان آق‌قویونلو را که به علت اختلاف خانوادگی ضعیف گشته بودند، در برابر شاه اسماعیل که از دشمنان سیاسی و مذهبی‌شان بود، به اتحاد دعوت کرد و آنان را برای بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته تحریک نمود. پس از بایزید، سلیم برتخت سلطنت نشست. شاه اسماعیل به جای عرض تبریک، سلیم را غاصب خواند و به دخالت در امور عثمانی پرداخت. از طرف دیگر، پادشاهان عثمانی و شاهان صفوی دشمنان خونی خود را بر ضد یک‌دیگر تحریک کردند و با فرستادن نامه‌ها و هدایای توهین‌آمیز، خشم طرف مقابل را برانگیختند و مخالفان یک‌دیگر را در کشورشان پناه دادند. افزون بر آن، نقض معاهدات صلح از سوی دو طرف مزید بر علت شد. عوامل مزبور، تنش میان صفویان و عثمانی‌ها را سبب گردید که در این مقاله به طور اختصار به آنها اشاره خواهد شد.

عوامل سیاسی - اجتماعی تنش

اقدامات سیاسی - اجتماعی که تیره شدن روابط دو کشور ایران و عثمانی را سبب گردید، عبارتند از:

الف) رسمی ندانستن یک‌دیگر

سلطان سلیم فرزند بایزید دوم، در هشتم صفر ۹۱۷ قمری پدرش را به کناره‌گیری از سلطنت مجبور کرد و خود به جای او بر تخت نشست.^۱ طبق معمول از ممالک دور و نزدیک، سفیرانی همراه با هدایایی شایسته، به استانبول رفتند تا به سلطان سلیم تبریک و تهنیت گویند. هامر پورگشتال در کتاب تاریخ امپراتوری عثمانی در این باره می‌نویسد:

سفرای دولی چون مجارستان و وندیک، با گرمی [با سلطان سلیم] تجدید عهد کردند. سفیر قانصوه غوری سلطان مصر با اتباع زیاد و هدایای نفیسه که از امتعه

۱. روملو، احسن التواریخ، ج ۲، ص ۱۰.

هندوستان بودند، برای تبریک و تهنیت به دربار سلطان سلیم حاضر شد. یک نفر صاحب‌منصب از واسیلی پادشاه روس در سال ۹۲۰ قمری سلطنت سلیم را تبریک گفته و هدایایش را تقدیم کرد. سپس پیام پادشاه روس را خواند. پیام این بود: پدران ما با یک‌دیگر به طور برادری زندگانی کردند؛ ما که پسران آن‌ها هستیم، چرا باید در این کار پیروی آنها را ننماییم.^۱

ولی شاه‌اسماعیل با این که توسط یکی از سرداران سلیم از جلوس وی رسماً آگاه شده^۲ بود، نه تنها سفیری نفرستاد [چون سلطان احمد را ولی‌عهد رسمی بایزید و سلیم را غاصب سلطنت می‌دانست]^۳ بلکه با تبلیغات مذهبی و تحریکات سیاسی در ولایات شرقی و جنوبی عثمانی و اتحاد با دشمنان امپراتوری عثمانی، مقدمه تجزیه و انقراض عثمانی را فراهم می‌ساخت.^۴

سلطان سلیم در مقابل شاه‌اسماعیل را غاصب سرزمین‌های عثمانی و مروج فتنه و فساد در بلاد اسلامی خواند.^۵ سلطان سلیمان نیز در نامه‌ای خطاب به شاه تهماسب از او خواست که ایران را ضمیمه قلمرو عثمانی نماید^۶ و خطاب به او نوشت:

سر را فرو بیفکن و تاج را به زمین بگذار و مانند اجداد خویش، خود را در میان خرقة فقرا بیچ و مثل درویشان، به قسمتی که از برای تو مقرر شده است، بساز و پشت خود را در خفت و حقارت خودت دوتا و منحنی نما. اگر بخواهی به در خانه من آمده، لقمه نانی را در راه خدا گدایی کنی، من همه خواهش‌های تو را مقبول خواهم داشت.^۷

۱. ج ۲، ص ۸۲۳-۸۲۴.

۲. وقتی سلطان مراد در خاک ایران بود، سفیرانی با هدایای فراوان و نامه‌ای از جانب سلطان سلیم اول به دربار ایران آمدند. چنان‌که مرسوم بود، او را از مرگ بایزید دوم و جلوس سلطان سلیم اول آگاه کردند و تسلیم سلطان مراد را خواستار شدند، ولی شاه اسماعیل به سلطان مراد دستور داد که سفیران سلطان عثمانی را بکشد. (فلسفی، چند مقاله تاریخی، ج ۱، ص ۲۶)

۳. نظام‌الدین مجیر شببانی، تشکیل شاهنشاهی صفویه، ص ۱۶۷، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶؛ فلسفی، جنگ میهنی ایرانیان در چالدران، ص ۲۸؛ هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران در دور صفویه، ص ۱۸.

۴. سربررسی سایکس، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۲۴۹؛ جنگ میهنی ایرانیان در چالدران، ص ۳۲.

۵. پورگشتال، پیشین، ج ۲، ص ۸۵۴-۸۵۵.

۶. همان، ص ۸۸۰-۸۸۱.

۷. پورگشتال، پیشین، ج ۲، ص ۹۸۰ و ۹۸۱.

ب) پناهندگی شاهزاده‌ها

در گذشته، کشته شدن هر پادشاه، حوادثی خونین را به دنبال داشت؛ زیرا بر سر جانشینی او جنگ خونینی در می‌گرفت؛ در این میان کسانی نیز بودند که به این جنگ‌ها و درگیری‌ها دامن می‌زدند؛ چنین وضعی جز هرج و مرج و از هم گسیختگی اجتماعی حاصلی دربر نداشت. از این رو، کسی که موفق می‌شد قدرت را در دست گیرد، ناچار بود رقیبان داخلی را از میان بردارد و با فشار و اختناق، وادار به سکوت نماید. ولی در همه موارد، چنین شانسی نصیب او نمی‌شد و بسیار پیش می‌آمد که رقیب از قلمرو حکومت نوپای او فرار کرده، حتی به دشمن دیرینه خود در خارج از مرزهای حاکمیت او پناهنده می‌شد. همین امر تیره‌گی روابط بین دو کشور را باعث می‌شد و به تنش‌ها دامن می‌زد. القاص میرزا برادر شاه تهماسب، به دربار عثمانی پناهنده شد و از جانب مقابل، سلطان مراد فرزند سلطان احمد و نیز شاهزاده بایزید فرزند سلطان سلیمان به ایران پناه آورد. هریک از این شاهزاده‌ها، پادشاهان صفوی و عثمانی را برضد کشور متبوعش تحریک می‌کردند که این کار بر دشمنی آنها می‌افزود و کینه، کدورت و تنش هرچه بیشتر را باعث می‌گردید. در ادامه، موضوع پناهندگی این شاهزاده‌ها بررسی خواهد شد.

۱. پناهندگی سلطان مراد

وقتی سلیم بر تخت سلطنت جلوس کرد، شاهزاده‌های دیگر ترک بر سر جانشینی با وی به نزاع و کشمکش برخاستند. در این گیرودار، سلطان احمد دو فرزندش را نزد شاه اسماعیل فرستاد، او هم از آنها حمایت کرد. پس از کشته شدن سلطان احمد، سلطان مراد به ایران گریخت (۹۱۸ق).^۱ نورعلی خلیفه روملو در قارجیری، وی را به حضور پذیرفت و دیوسلطان روملو در نزدیکی تبریز از شاهزاده مراد استقبال کرد و تا محل اقامتگاه بیلاقی شاهی او را بدرقه نمود. شاه اسماعیل نیز به او پناه داد و تیولی قسمتی از فارس را به او سپرد. از طرف دیگر، در جنگی که بین سلیم با برادرانش رخداد، شاه اسماعیل از سلطان احمد جانب‌داری کرد.^۲

پناه‌دادن شاهزاده‌های ترک، حمایت و جانب‌داری بی‌دریغ شاه اسماعیل از آنها، خشم سلطان عثمانی را سبب گردید. بنابراین، سلطان سلیم طی نامه‌ای از شاه اسماعیل خواست

۱. /حسن التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۶۹.

۲. پورگشتال، پیشین، ص ۸۲۳ - ۸۲۵؛ غلام سرور، تاریخ شاه اسماعیل، ص ۹۲.

که سلطان مراد را باز گرداند، در غیر این صورت آماده جنگ باشد. قسمتی از نامه چنین است:

... چون در این وقت سلطان مراد برادرزاده نواب ما از ملازمان درگاه فرار نموده، به نزد شما آمده است، طریقه آن که او را دست‌بسته به خدمت نواب همایون ما روانه نمایید و به ملازمان نواب ما سپارند که در میانه قاعد دوستی محکم بوده، به دشمنی مبدل نگردد والا آماده جنگ بوده باشید که نواب ما با سپاه دریاخروش روم با جاه و جلال، روانه ولایات ایران خواهد شد.^۱

شاه اسماعیل به این نامه نه تنها جواب مثبت نداد، بلکه به سلطان مراد دستور داد که سفیران سلطان عثمانی را بکشد.^۲ سپس با لحن تند و زننده، سلطان عثمانی را تهدید کرده، او را به مقابله طلبید و نوشت:

حال که شما را باد نخوت در دماغ راه یافته، ان شاءالله تعالی سر نامبارک شما را به زور بازوی خیرگشای حضرت امیرالمؤمنین برداشته، به جهت پرتکال^۳ فرنگ خواهم فرستاد.

[در مورد تحویل شاهزاده مراد نوشت]: ایشان التجا به درگاهی آورده‌اند که همیشه پادشاهان عالم به این درگاه ملتجی شده‌اند و می‌شوند و مهمان نواب همایون ما شده‌اند و هیچ‌کس مهمان را از خانه خود بیرون نکرده است. شما نیز به این صوب اراده دارید، شاید ملاقات واقع شود.^۴

این نامه‌نگاری قبل از جنگ چالدران اتفاق افتاد و هنوز دو رقیب در مقابل هم صف آرای نکرده بودند. لذا سلطان عثمانی، شاه اسماعیل را به جنگ تهدید کرد. او که سراسر ایران را زیر درفش خود درآورده و رقیبانش را یکی پس از دیگری از میدان بدر کرده بود، به تهدیدات سلطان سلیم اهمیت نداد. بنابراین، سلطان سلیم نامه دوم خود را با لحن آمرانه و توهین‌آمیز برای شاه اسماعیل فرستاد. او در پاسخ به نامه سلیم نوشت که مراد، مهمان ماست و کسی مهمان را از خانه‌اش بیرون نمی‌کند.

۱. گمنام، *عالم آرای شاه اسماعیل*، ص ۵۱۱-۵۱۲.

۲. فلسفی، *چند مقاله تاریخی ادبی*، ج ۱، ص ۲۶.

۳. منظور از پرتکال کشور پرتقال است که در متون فارسی، گاهی پرتکال و پرتگیس هم آورده شده است. (نعت نامه دهخدا).

۴. *عالم آرای شاه اسماعیل*، ص ۵۱۲.

۲. پناهندگی بایزید

از دیگر شاهزاده‌های عثمانی که به ایران پناهنده شد، سلطان بایزید فرزند سلطان سلیمان عثمانی بود. او در سال ۹۶۶ قمری از حکومت ولایت کوتاهیه^۱ با دسیسه‌های همسر روسی پدرش خرم‌سلطان عزل گردید و به جای او پسر بزرگ‌تر سلطان سلیمان به نام سلیم نشست. این امر برای بایزید گران آمد و با سپاه بسیار به جنگ برادر رفت. ولی وی در این جنگ مغلوب گردیده، به سوی ارزروم و از آنجا با ده هزار نفر از سپاهیان به ایران گریخت و شاه ایران به او پناه^۲ داد. حاکم تبریز استقبال گرمی از او به عمل آورد. شاه ایران یکی از سرداران قزلباش را نزد بایزید فرستاد و قسم یاد کرد که او و فرزندانش را به سلطان عثمانی تسلیم نخواهد کرد. این درست برخلاف معاهده آماسیه بود که در آن تصریح شده بود که دو کشور باید پناهندگان را تحویل دهند. از آنجا که شاهزاده بایزید از کرده‌اش نسبت به شورش برضد پدرش پشیمان شده بود، می‌خواست کاری کند که مورد عفو پدرش قرار گیرد. بنابراین، در صدد قتل شاه تهماسب برآمد تا شاید از این طریق بتواند رضایت سلطان سلیمان را به خود جلب کند. شاه ایران وقتی به مقصود بایزید پی برد، شاهزاده را همراه چهار تن از فرزندانش به فرستادگان سلطان عثمانی داد و آنان نیز به دستور سلطان عثمانی ایشان را کشتند.^۳ در ابتدا تصمیم شاه تهماسب سبب تنش گردید، ولی سرانجام با تحویل شاهزاده، از وقوع جنگ حتمی جلوگیری شد.

۳. پناهندگی القاص میرزا

شاه تهماسب برادر خود القاص (القاس) میرزا را که به شدت به او علاقه‌مند^۴ بود، در سال ۹۴۵ قمری به حکومت شروان منصوب کرد. وی پس از چند سال حکومت در آنجا به فکر استقلال افتاد (۹۵۳ ق). شاه تهماسب به قصد سرکوبی وی به سوی شروان حرکت کرد ولی به سبب وساطت مادرش خان بیگی خانم مورد عفو قرار گرفت. طولی

۱. کوتاهیه: شهری است در استان خداوندگار در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شرقی بورسه (بورسا) و غرب اسکی.

(حسین مونس، *اطلس تاریخ اسلام*، ص ۴۴۰؛ *مجله معارف*، فروردین ۱۳۷۲، ص ۷۹).

۲. عالم آرای شاه اسماعیل، ص ۱۵۶-۱۵۷؛ *احسن التواریخ*، ص ۱۴۱۳-۱۴۱۳؛ براون، *تاریخ ادبیات ایران*،

ص ۹۸-۹۷؛ ثابتیان، *اسناد و مکاتبات تاریخی اجتماعی در دوره صفویه*، ص ۱۲۴-۱۲۵.

۳. *احسن التواریخ*، ج ۲، ص ۵۲۱-۵۳۵؛ نوایی و غفاری فرد، *تاریخ تحولات سیاسی...* ص ۱۲۳.

۴. شاه تهماسب، *تذکره شاه تهماسب*، ص ۴۲.

نکشید که القاص برای دومین بار سر از اطاعت شاه پیچید و این بار سکه به نام خود زد و خطبه نیز به نام خود خواند. شاه به شدت از او عصبانی شد، لذا با لشکری بسیار برای مبارزه با او برخاست. وی چون توان مقابله در برابر قشون شاه را در خود ندید، با چهل هزار نفر از نیروهایش از راه بندر آزوف داخل شهر کفه (کافا)^۱ شد و سپس به استانبول رفته، به درگاه سلطان عثمانی پناهنده شد.^۲

سلطان سلیمان با همسرش خرم سلطان،^۳ و نیز رستم پاشا وزیراعظم او و برخی از بزرگان دربار عثمانی به گرمی از او استقبال کردند و هدایایی مانند کیسه‌های پر از مسکوکات طلا، اسبان اصیل، تعداد زیاد شتر و استر، شال‌های کشمیری، دستمال‌های ابریشمی و ... به او بخشیدند.^۴ هرچند در این میان فقیهان سنی و تعداد زیادی از سران سپاه با او مخالف بودند - زیرا آن‌ها القاص را شیعه رافضی و ملحد مستحق قتل^۵ می‌دانستند - سلطان سلیمان القاص را پناه داد؛ چون فکر کرد اگر بتواند فرمان‌روایی را در ایران بین شاه تهماسب و القاص تقسیم کند، بی‌تردید سرحدات او تا مدت‌ها بدون دردسر خواهد بود.^۶ این اعمال سلطان عثمانی، خشم شاه صفوی را سبب شد و بر تنش موجود میان آنان افزود.

برادر شاه تهماسب نه تنها به دربار عثمانی پناهنده شد بلکه در مدت اقامتش، مدام سلطان عثمانی را تشویق می‌کرد که به ایران حمله کند، با این گفته‌ها که «طوایف قزلباش طرف‌دار من هستند؛ اگر در ایران باشم مردم تهماسب را رها کرده، به من خواهند

۱. کافا (کفه)، شهر و بندری است در ساحل جنوبی کریمه که در قدیم تابع حکومت ملطیه بوده و از سال ۱۴۷۵ تا ۱۷۷۶ جزء عثمانی و از سال ۱۷۸۳ به بعد جز خاک روسیه شد. (دهخدا، پیشین، ص ۱۵۹۱۲).

۲. خواندمیر، *ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی*، ص ۴۰۵-۴۰۶.

۳. خرم‌سلطان از اسرای زیباروی روس و معشوقه مورد علاقه سلطان سلیمان بود. او در نزد اروپاییان به «روکسلانا» و در دربار عثمانی به خرم‌سلطان معروف بود. وی از طرف امرای نظامی تقویت می‌شد و در سیاست دخالت می‌کرد. (محمدتقی امامی خوبی، «صلح آماسیه از دیدگاه مورخان ترک» فصل نامه تاریخی، شماره هفتم و هشتم، مشهد، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، بهار و تابستان ۱۳۸۴، ص ۲۱).

۴. پورگشتال، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۸۷-۱۱۸۸.

۵. همان، ص ۱۱۹۰.

۶. هارولد لمب، *سلیمان فاتح*، ترجمه حمید رهنما، ص ۱۹۴ [تهران]، صفی‌علیشاه، (۱۳۳۷).

پیوست.» سرانجام سلطان سلیمان در سال ۹۵۵ قمری با سپاه گران و تجهیزات جنگی نیرومند به طرف ایران حرکت کرد.^۱ نویسنده عالم آرای عباسی درباره آرایش سپاه عثمانی می‌نویسد:

چون القاص میرزا، روزی چند در استانبول اقامت نمود، به سخنان کاذبه و اقاویل باطله شورافزای دماغ خواهش سلطان سلیمان گردیده، در سنه خمس و خمسین و تسعمائه گروهی انبوه و لشکری کوه‌شکوه از ممالک روم و شام و مصر و بلد قرامان و دیار ربیع و عراق عرب جمع آورده، با توپ و عرابه و ضربزن بسیار و جنگ‌جویان بی‌شمار از استنبول بیرون آمده، روی توجه به ولایت عجم آورد.^۲

سلطان عثمانی در آغاز ورودش به ایران، اولامه^۳ را همراه با نیروی زیاد به محاصره قلعه وان و القاص را به مرند فرستاد و خود به سوی تبریز آمد. ولی بیش از چهار روز نتوانست در تبریز بماند چون شاه تهماسب دستور داده بود که در سر راه سپاه ترک هرچه قنات بود پرکنند و غلات و علوفه را آتش زنند. لذا وقتی سلطان عثمانی به تبریز رسید، بیش از پنج هزار رأس از دواب او از فرط گرسنگی و تشنگی از بین رفت. سربازان از فرط قحطی به غارت و تاراج دست زدند و مردم را اعم از گناه‌کار و بی‌گناه بر دار کشیدند. در پی این ظلم و ستم، مردم تبریز به قیام دست زدند و به نیروهای ترک از هر طرف حمله کردند و آن‌ها را مغلوب ساختند تا این که آن‌ها به فرار از تبریز مجبور شدند. سپاه القاص وقتی به همدان رسید، خانه همسر برادر خود به نام بهرام میرزا را در سال ۹۵۶ قمری غارت کرد و بر شهرهایی مانند قم، کاشان، ری و اصفهان تسلط یافت. او اموال زیادی را که از غارت ایران به دست آورده بود، برای سلطان سلیمان فرستاد. در این حمله قلعه وان به تصرف عثمانی‌ها در آمد.^۴

۱. خواندمیر، ایران در روزگار شاه/اسماعیل و شاه تهماسب صفوی، ص ۴۰۶.

۲. اسکندریبگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۷۱.

۳. اولامه از سرداران برجسته شاه تهماسب بود که در سال ۹۳۷ قمری به امیرالامرای آذربایجان رسید و برای رسیدن به مقام وکالت برضد شاه تهماسب شورش کرد. شاه دستور داد تا قزلباشان در برابر او به جنگ برخیزند. اولامه چون توان مقابله را در خود ندید، به سلطان عثمانی پناه برد. (احسن التواریخ، ج ۲، ص ۱۲۰۰-۱۲۰۱؛ حسین بایبوردی، تاریخ پناهندگان ایران، ص ۴۵؛ تذکره شاه تهماسب، ص ۱۹؛ فاروق سومر، نقش ترکان عثمانی در تشکیل دولت صفوی، ص ۷۶).

۴. احسن التواریخ، ص ۱۳۱۵-۱۳۱۷ و ۱۳۲۳-۱۳۲۴؛ عبدالحسین نوایی، روابط سیاسی-اقتصادی ایران در دوره صفویه، ص ۱۷-۱۸، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها؛ بوداق منشی

پناهندگی برادر شاه تهماسب به دربار عثمانی، نتایج مطلوبی برای او نداشت؛ زیرا با وجود مساعدت سپاه عثمانی، وی به هدفش که تسخیر ایران بود، نرسید. او شهرهای ایران را تصرف کرد، اما سرانجام مجبور شد که آنها را در سال ۹۵۶ قمری رها کرده، به بغداد فراری شود. در آن جا هنوز خستگی سفر از تنش بیرون نرفته بود که سلطان عثمانی وی را احضار کرد. القاص از این احضار ترسید و به جای رفتن به نزد سلطان عثمانی، به ایران بازگشت و در زندان قهقهه بازداشت شد و چندی بعد به قتل رسید.^۱

ج) نامه‌های تحریک‌آمیز

تقریباً در تمام دوره حکمرانی دودمان صفوی، روابط ایران و عثمانی به دلایل مذهبی نامناسب بود، به ویژه که هر دو طرف به شدت تعصب مذهبی داشتند. و از طرف دیگر، شاهان عثمانی پیوسته خاندان آق‌قویونلو را که با آنها هم‌مذهب بودند، برضد دشمن مذهبی و سیاسی خود تحریض و تشویق می‌کرد. نامه‌هایی که بین خاندان آق‌قویونلو و پادشاهان عثمانی و صفوی مبادله می‌شد، به یکی از زبان‌های فارسی، عربی یا ترکی بی‌تاریخ یا با تاریخ نگارش یافته است. نامه‌ها غالباً تنش‌زا بود. اینک آن نامه‌ها بررسی می‌شود:

۱. نامه‌نگاری امرای آق‌قویونلوها و سلطان بایزید

قسمتی از سلطنت بایزید، با پادشاهی شاه‌اسماعیل مصادف بود. بایزید در قبال شاه اسماعیل، دو گونه سیاست اتخاذ کرد: نخست زمانی که شاه اسماعیل نیرومند بود، از در نصیحت وارد شده، او را پدران نصیحت کرد و در نامه‌ای خطاب به شاه اسماعیل نوشت:

ای جوان کم تجربت، باز نصیحتی از پدر بشنو! از برای قبولاندن مذهب جدت، خون مسلمانان را مریز، و وعید «من قتل مؤمنان فجزائه جهنم خالدین فیها»، را از خاطر دور مدار. طریقه اجداد عظامت انارالله برهانهم را مسلک خود ساز. فرستادن پوست شیبیک‌خان، سلاطین شجاعت آیین عثمانیان را گرفتار خوف و تلاش نمی‌کند.^۲

قزوینی، جواهر الاخبار، ص ۲۰۱ - ۲۰۳، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، (۱۳۷۶)؛ فخرالدین

موسوی اردبیلی، تاریخ اردبیل و دانش‌مندان آن، ج ۱، ص ۳۵۶، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴۷.

۱. اسکندر بیگ، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۷۱، نوایی، پیشین، ص ۱۸؛ قاضی احمد قزوینی، تاریخ جهان

آرا، ص ۲۹۹، تهران، کتاب‌فروشی حافظ، (۱۳۴۳).

۲. اسپناچی، انقلاب‌الاسلام، ص ۶۷؛ فلسفی، جنگ میهنی ایرانیان در چالدران، ص ۲۷.

دوم وقتی شاه اسماعیل ضعیف بود بایزید، آق قویونلوها را بر ضد او تحریک کرد. نامه‌های ذیل که بین سلطان بایزید و امرای آق قویونلو مبادله شده است، به خوبی این مسأله را روشن می‌کند:

۱-۱. یعقوب آق قویونلو، نامه‌ای به سلطان بایزید نوشت که در آن شیخ حیدر پدرشاه اسماعیل را سرحلقه ارباب ضلال و دار و دسته او را عاصیان دشمنان پیغمبر و اعدای دین و دولت قلمداد کرد و نوشت که قلع و قمع آن‌ها، مسرت و انشراح عموم مسلمین را باعث خواهد شد.^۱

بایزید در پاسخ به آن، نامه‌ای به زبان فارسی نگاشت. ابتدا غلبه سپاه بایندری را مبنی بر شکست و قتل شیخ حیدر (پدرشاه اسماعیل در سال ۸۹۳ ق) بر فتنه حیدری تیریک و تهنیت گفت و سپس در ادامه نوشت:

... از استیلا و تغلب فرق ناجیه بایندریه - ایدهم‌الله - بر گروه ضالّه حیدریه - لعنهم‌الله و دمرهم - جهانیان را فرحت در فرزوده و از اشعه شمع این فتح و فیروزی انجمن روم و شام را صفا افزود.^۲

۲-۱. بایزید در نامه‌ای دیگر به الوند آق قویونلو که آن را به دست فرستاده مخصوص خود، محمود آقا چاووش‌باشی ارسال کرده بود، خاندان آق قویونلو را بر ضد دشمن مشترکشان به اتحاد دعوت کرد.^۳ الوند در پاسخ به دعوت سلطان عثمانی نوشت که دودمان بایندری را برای دفع دشمن مشترک و غلبه بر اوباش قزلباش، حاضر و مهیا خواهد ساخت. اگر چنانچه خویشانش با وی موافقت نکردند، خود به تنهایی به استظهار کمک‌های مادی و معنوی سلطان، سعی و جد بلیغ خواهد نمود.^۴

۳-۱. بایزید بازهم در نامه‌ای دیگر که آن را قبل از سال ۹۰۷ قمری برای الوند فرستاد، قول داد که او را بر ضد قزلباشان کمک نماید. سلطان عثمانی در این نامه‌نگاری‌ها، خاندان آق قویونلو را به اتحاد دعوت کرد تا در برابر شاه اسماعیل مقاومت نماید. و خود از این مسأله بهره‌برداری کند.

۱. ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، ص ۷۰.

۲. فریدون بیگ، منشآت سلاطین، ج ۱، ص ۳۰۵؛ ثابتیان، اسناد و نامه‌های تاریخی و اجتماعی دوره صفویه، ص ۷۶-۷۷.

۳. منشآت سلاطین، ج ۱، ص ۳۰۵. غلام سرور، تاریخ شاه اسماعیل اول، ص ۹۰.

۴. اسناد و نامه‌های تاریخی و اجتماعی دوره صفویه، ص ۷۶-۷۷.

سلیم پس از سلطان بازید به سلطنت رسید و با شاه اسماعیل موضع خصمانه در پیش گرفت. بدین منظور نامه‌هایی بین آنان مبادله شد که در ادامه ذکر خواهد شد.

۲. نامه‌های سلطان سلیم به شاه اسماعیل

سلطان سلیم علاوه بر این که خانان ازبک را برضد شاه اسماعیل تحریک می‌کرد، خود نیز مستقیماً با شاه اسماعیل نامه‌نگاری نمود. و هدف سلیم از نوشتن نامه‌ها، تحریک شاه اسماعیل به جنگ بود. نامه‌های وی به شاه اسماعیل، این ویژگی‌ها را داشت: دارای مضمونی بسیار موهن و زننده و لحن شدید بود. با به کار بردن الفاظ رکیک و دشنام دادن و ناسزاگویی و بستن تهمت‌ها به شاه اسماعیل، خشم وی را بر انگیخت. گاهی همراه نامه‌ها لباس‌های زنانه، تسییح و کشکول می‌فرستاد و از فتوای علما به نفع خود بهره‌برداری می‌کرد گاهی در میان جملات و عبارات از ابتدا تا انتها، ضمن رجزخوانی و ابراز ناسزاگویی و به کار بردن کلمات مستهجن، آیات قرانی را برای تکمیل و اتمام معانی مورد نظر خود به کار می‌برد. شاه اسماعیل که اغلب رقبایش را مغلوب خود ساخته بود، در برابر این تهدیدات کوتاه نیامد، بلکه نامه‌های او را با لحن نیش‌دار جواب داد. سرانجام این نامه‌نگاری‌ها به جنگ چالدران منجر شد.^۱ اینک آن نامه‌ها بررسی می‌شود:

نامه اول

سلطان سلیم، پس از این که فرزندش (سلیمان) را به نیابت سلطنت انتخاب کرد، در بیست و هفتم صفر ۹۲۰ از نکمید،^۲ نامه‌ای تهدیدآمیز^۳ به زبان فارسی برای شاه اسماعیل نوشت و آن را به وسیله یکی از جاسوسان شاه اسماعیل به نام قلیچ نامی که در اردوی سلیم دست‌گیر شده بود فرستاد. سلیم در ابتدای این نامه، برای خود القاب و صفاتی مانند کیخسرو روزگار و مایه دهشت و وحشت فراعنه عصر آورده بود. او بعد از رجزخوانی و

۱. ثابتیان، پیشین، ص ۱۱۱ و ۱۰۴-۱۲۰؛ پورگشتال، پیشین، ج ۲، ص ۸۵۴-۸۵۵.

۲. از نکمید (به کسر اول و سکون زا معجمه و کسر نون) که امروزه به نام ازمید یاد می‌شود، بندری است در سه منزلی استانبول. (زین العابدین شیروانی، *بستان‌السیاحه*، ص ۱۰۲ و علی‌رضا چکنگی، *فرهنگ‌نامه تطبیقی نام‌های قدیم و جدید مکان‌های جغرافیایی ایران و نواحی مجاور*، ص ۱۶۶، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸).

۳. گمنام، *جهان‌گشای خاقان*، ص ۴۹۷-۴۹۸، به نقل از علی‌اکبر ولایتی، *تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه اسماعیل صفوی*، ص ۱۳۲-۱۳۳.

اهانت بسیار، از شاه اسماعیل خواست که از اعمال گذشته‌اش پشیمان شده، «بدون تعویق، ولایاتی را که از ممالک عثمانی ضبط کرده‌اند، استرداد نمایید [سپس افزود؛ در غیر این صورت] عساکر نصرت‌مآثر ما به مملکت او تاخته، هرچه خواست خداوندی است ظاهر خواهد شد.»^۱

سلیم در پایان نامه‌اش شاه ایران را تهدید کرده، نوشت:

اگر تأیید عزوجل یاری کند، به سر پنجه قوت کامکاری، دست و بازوی ستم‌کاری‌ات برکنیم و از سر قدرت سروری به سودای صفدری از سر سراسیمه‌ات به درکنیم، مفاسد شر و شورت از سر عجزه و مسکینان برداریم و از آن آتش که درخانمان‌ها زده‌ای، دود از دومان‌ت برآریم.^۲

سلیم در این نامه، شاه اسماعیل را غاصب سرزمین‌های ممالک عثمانی و مروج فتنه و فساد در بلاد اسلامی قلمداد کرد و از او خواست که آن سرزمین‌ها را ضمیمه قلمرو عثمانی نماید، در غیر این صورت مملکتی را که به زور به دست آورده، سرآورده اردوگاه عثمانی خواهد کرد.

نامه دوم

سلطان سلیم پس از این که قراچه پاشا، و فرحشاد بیگ را برای کسب آگاهی از موقعیت سپاه ایران به مرزهای عثمانی فرستاد، نامه دومش را با لحن توهین‌آمیز و با دشنام و ناسزا و کبر و خودستایی برای شهریار ایران ارسال کرد. این نامه که مانند مراسله اولش پر از رجزخوانی و کلمات و جملات تهدید آمیز بود، خواسته قبلی‌اش را تکرار کرد مبنی بر این که ایران را جزء ممالک عثمانی کند. سلطان عثمانی با آن نامه بعضی وسایل از قبیل خرقة، عصا و خلال و تسبیح را که مختص مشایخ و درویش‌ها بود، برای استهزای شاه اسماعیل ارسال کرد و به کنایه فهماند که به جای شمشیر تسبیح، خرقة و عصا بردارد و مانند نیاکان خود، به گوشه‌نشینی رو آورد.^۳

۱. پورگشتال، پیشین، ج ۲، ص ۸۵۴ - ۸۵۵.

۲. اسپناچی، انقلاب الاسلام، ص ۱۶۱-۱۶۲؛ غلام سرور، تاریخ شاه اسماعیل، ص ۹۵. علی اکبر ولایتی،

تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه اسماعیل صفوی، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۳. پورگشتال، پیشین، ص ۸۳۶؛ ادوارد براوان، تاریخ ادبیات ایران، ص ۷۶؛ علی اکبر ولایتی، تاریخ روابط

خارجی ایران در عهد شاه اسماعیل صفوی، ص ۱۴۴.

نامه سوم

سلطان سلیم نامه سومش را از ارزنجان برای شاه اسماعیل فرستاد. این نامه به زبان ترکی، در بیستم جمادی‌الاول ۹۲۰ قمری در حالی نوشته شده بود که شاه اسماعیل به نامه اول و دوم او پاسخ نداده بود و سرداران قزلباش به دستور شاه اسماعیل همه جا به عقب نشینی دست زده بودند. سلطان سلیم برای تحریک شاه اسماعیل به جنگ، نامه‌ای با جملات سراسر نیش‌دار، حریف را به مبارزه طلبید و از آمدن خود به آذربایجان و گذاشتن یک قشون مرکب از چهل هزار نفر در میانه سیواس^۱ و قیصریه اطلاع داد. سپس به شاه اسماعیل خطاب کرده، نوشت:

کسانی که به ضرب شمشیر، رتبه بلند پادشاهی را به دست آورده می‌بایست سینه خود را در مقابل مخاطرات سپر [قرار داده] و مانند مغفر آهنین، در خوردن ضربت‌های سنگین پایداری و مقاومت نمایند. عروس سلطنت را کسی نمی‌تواند تنگ در آغوش بگیرد مگر این که بوسه بر لب شمشیر تیز بزند. غلط بزرگی است مرد خطاب کردن به اشخاصی که سلامت نفس خود را در ظلمت‌های گم‌نامی می‌دانند و آنهایی که از مرگ فرار می‌کنند، شایسته نیست که شمشیر بر کمر بسته، سوار اسب بشوند.^۲

تصادفاً مقارن همین احوال، یعنی ۲۷ جمادی‌الاول ۹۲۰ قمری که سلیم در محلی به نام آق‌ده در حوالی کماخ^۳ مستقر شده بود، نامه شاه اسماعیل را همراه یک جعبه طلا محتوی تریاک تحویل گرفت.^۴

۳. پاسخ شاه اسماعیل

شاه اسماعیل پاسخ نامه‌های سلیم را به فارسی نوشت و آن را به دست یکی از درباریان خود به نام شاه‌قلی آقا به اردوی سربازان عثمانی فرستاد. در ابتدا شاه اسماعیل سلیم را سرزنش کرده، سپس نامه را این گونه ادامه داد:

۱. سیواس: شهری در ۳۷۲ کیلومتری شرق آنقره (آنکارا) است. (از مجله معارف، فروردین ۱۳۷۲).

۲. پورگشتال، تاریخ امپراتوری عثمانی، ص ۸۳۶ - ۸۳۷؛ براون، تاریخ ادبیات ایران، ص ۷۶.

۳. کماخ: نام شهری در روم شرقی (ترکیه) در ساحل فرات باختری به فاصله یک روز راه تا ارزنجان.

(یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۰م، ج ۴، ص ۵۴۴؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی

سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ص ۱۲۷، [تهران] انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۳؛

حمدالله مستوفی قزوینی، نزهة القلوب، ص ۹۸، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲).

۴. ولایتی، تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه اسماعیل صفوی، ص ۱۵۴.

از قول سلیم در نامه، چیزهای نگاشته شده بود [که] به هیچ وجه لایق شأن سلاطین نبوده به سخن پادشاهان شباهتی نداشت. یقین است نگارنده نامه به خوردن تریاک عادی بوده آن عبارات را از روی کیف تریاک برشته تحریر درآورده است. ما نیز به همین ملاحظه در حقه طلا به توسط فرستاده خودمان شاه‌قلی آقا، معجون مخصوص از برای او فرستادیم. عنقریب معلوم خواهد شد که مقدر خداوندی چه بوده است و آن پشیمانی سودی نخواهد بخشید. این چند سطر را از شکارگاه حوالی اصفهان نوشتم. حال مسلح شده، متوجه جانب آن کسی که مرا تهدید می‌نماید خواهم شد. در هر حال سلیم مختار است به هر قسم که میل خاطر اوست رفتار نماید. من در عاقبت کارها اندیشه‌هایی که لازم بود کرده‌ام.^۱

از جمله درخواست‌های سلیم در مراسلاتش این بود که ایران را جزو قلمرو عثمانی کند. شاه اسماعیل در پاسخ، پیغام فرستاد مبنی بر این که ما نیز خواهان تصرف ممالک تو هستیم، پس شایسته است که از مقر خود بیرون آمده، در میدان نبرد تکلیف را معین کنیم.^۲ سلیم پس از خواندن این جوابیه به اندازه‌ای خشمگین شد که بی‌درنگ دستور داد سفیر شاه اسماعیل را به قتل برسانند. سپس نامه چهارم را نوشت که از خشم و غضب او حکایت داشت.

نامه چهارم

سلیم به همراه نامه چهارم، مقداری لباس زنانه و لوازم آرایش برای شاه ایران ارسال کرد. مقارن همین زمان، نامه دیگر برای عبیدالله خان اوزبک فرستاد تا او را در جنگ با شاه ایران مساعدت کند.^۳ سلطان عثمانی نامه چهارم را توسط دو اسیر ایرانی در آخر جمادی الثانی ۹۲۰ قمری برای شاه ایران ارسال کرد. این نامه بسیار تندتر از نامه‌های قبلی است. سلیم شاه اسماعیل را خطاب قرار داده، نوشت:

اسماعیل بهادر، تو مرا با سخنان دلبرانه به جنگ خود دعوت نمودی؛ اینک من با لشکری توانا چندین هفته است که به عزم ملاقات تو در حرکت می‌باشم. هیچ خبری از تو ندارم؛ نمی‌دانم زنده هستی یا مرده! کارهای بزرگی که از تو بروز کرده است، همه تزویر و حيله و بازی بوده است، مداوا و معالجه‌ای بدین بی‌غیرتی خود

۱. پورگشتال، پیشین، ج ۱، ص ۳۸۷-۳۸۸؛ هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۲۰؛ براون،

تاریخ ادبیات، ص ۷۶؛ سایکس، تاریخ ایران، ص ۲۵۰.

۲. خواندمیر، تاریخ شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی، ص ۸۷.

۳. ولایتی، تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه اسماعیل صفوی، ص ۱۵۹.

بکن! من به ملاحظه ضعف قلب تو، چهل هزار لشکر زبده خود را در حوالی قیصریه گذاشتم تا بیم و هراس تو کمتر شود... اگر تو باز خود را در بیغوله‌های ظلمانی ترس و بیم پنهان خواهی کرد، پس روا نیست که خود را از مردان عالم محسوب بداری. به جای مغفر مردان، معجز^۱ زنان اختیار کن و در عوض زره شمشیه بگیر و خیالات بلند پادشاهی و سلطنت را از سر خود به در کن.^۲

سلطان عثمانی نامه مزبور را هم‌ره تعدادی لباس زنانه برای شاه اسماعیل فرستاد.^۳ پس از این نامه‌ها بود که سپاه دو طرف در مقابل هم صف‌آرایی کردند و جنگ چالدران اتفاق افتاد.

۴. نامه سلطان سلیمان به شاه تهماسب صفوی

سلطان سلیمان - مشهور به قانونی - نیز مانند پدرش، نامه‌های تند و تیز برای رقیبش نوشت. از آن جمله وقتی شاه اسماعیل درگذشت، به جای تسلیت و تهنیت از حوالی قارص قبل از حمله نهایی، نامه‌ای تحقیر آمیز به شاه تهماسب فرستاد و او را بی‌غیرت خواند و خطاب به او نوشت:

سر را فرو بیفکن و تاج را به زمین بگذار و مانند اجداد خویش خود را در میان خرجه فقرا بپیچ و مثل درویشان به قسمتی که از برای تو مقرر شده است، بساز و پشت خود را در خفت و حقارت خودت، دوتا و منحنی نما.^۴

سلطان سلیمان در ادامه، شاه تهماسب را سرزنش کرد که چرا با نامردی از میدان جنگ فرار کرده، مخفی می‌شود و به او نوشت که اگر علت ترس و فرار شما از جنگ، توپ و تفنگ است، ما از آن استفاده نمی‌کنیم و با شمشیر و نیزه با شما می‌جنگیم.^۵ این نامه لحن بسیار آمرانه و توهین‌آمیز داشت، و از مضمون آن برمی‌آید که سلطان سلیمان، تا هنوز به یاد پیروزی جنگ چالدران بوده و حریف را ناچیز شمرده است. بنابراین، شاه تهماسب را به شدت نکوهش کرده؛ به او هشدار می‌دهد که چنان‌چه حوزه قلمرو خود را

۱. روسری، چهارقد، پارچه‌ای که زنان روی سر خود می‌اندازد. (فرهنگ بزرگ سخن، ج ۷، ص ۷۱۴۵).

۲. پورگشتال، تاریخ امپراتوری عثمانی، ص ۸۳۹.

۳. همان.

۴. همان، ص ۸۸۰ - ۸۸۱.

۵. محمدتقی امامی خوبی، «صلح آماسیه از دیدگاه مورخان ترک» فصل نامه تاریخی، شماره هفتم و

هشتم، مشهد، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، بهار و تابستان ۱۳۸۴، ص ۲۳.

ضمیمه متصرفات عثمانی نکند، حق حیات به او نخواهد داد. این نامه، مملو از کلمات و جملات تهدیدآمیز بود. گاه به شاه تهماسب هشدار می‌داد، در صورتی که مخالفت ورزد، نه در زمین جای خواهد داشت و نه در هوا.^۱

سلطان سلیمان قانونی افزون بر این نامه، برای کشاندن شاه تهماسب به حضور در میدان جنگ، مناطقی نظیر قراباغ، ایروان و کاخ‌های شاهان صفوی در سلطانیه را کاملاً ویران کرد و فرار اهالی این مناطق را سبب شد. او اموال مدفون شده فراریان را کشف کرد و بیرون آورد و در قلمرو وسیعی به مسافت چهار الی پنج روز راه، جای آبادی باقی نگذاشت.^۲

د) گسترش قلمرو

گسترش قلمرو، یکی از عوامل تنش بین صفویه و عثمانی بود. در ادامه به نمونه‌های از آن اشاره می‌شود:

در تابستان ۹۱۸ قمری، نیروهای صفوی به فرماندهی نورعلی خلیفه روملو، حاکم ارزنجان، به ولایات سرحدی عثمانی حمله برده، شهرهای قره‌حصار شرقی و ملطیه را به تصرف خویش درآورد و در آن‌جا خطبه به نام شاه اسماعیل خواند. سلطان سلیم از این عمل شاه اسماعیل به خشم آمده، در نامه‌ای که در ۲۸ صفر ۹۲۰ قمری برای او فرستاد، بازگرداندن آن ولایات را خواستار گردید و سپس تهدید کرد که در غیر این صورت، قشون عثمانی به زور متوسل خواهند شد.^۳ و سرانجام سلیم در دوم رجب ۹۲۰ قمری در دشت چالدران که در بیست فرسخی تبریز واقع است، فرود آمد و دو سپاه در مقابل هم صف‌آرایی^۴ کردند.

در این جنگ شاه اسماعیل مغلوب گردید و تبریز به دست سلطان سلیم افتاد. یک سال بعد دیاربکر و دیگر شهرهای باقی‌مانده در شرق آناتولی نیز به تصرف عثمانی‌ها درآمد.^۵

۱. پورگشتال، پیشین، ج ۲، ص ۹۸۰ - ۹۸۱. محمدتقی امامی خوبی، صلح آماسیه از دیدگاه مورخان ترک، ص ۲۲-۲۳.

۲. محمدتقی امامی خوبی، پیشین، ص ۲۲.

۳. احسن‌التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۶۸ - ۱۰۶۹؛ پورگشتال، پیشین، ج ۲، ص ۸۵۵ - ۸۵۶.

۴. خانبابا، بیانی، تاریخ نظامی ایران، ص ۲۷۴-۲۷۵.

۵. احسن‌التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۸۲ و ۱۰۸۸؛ کمبریج، تاریخ اسلام کمبریج، ص ۴۱۵.

دولت عثمانی در دوره سلطنت مراد سوم (۹۸۲ - ۱۰۰۳ ق) که با سلطنت شاه تهماسب اول، شاه اسماعیل دوم، محمد خدابنده و شاه عباس مصادف بود، قدرت برتر جبهه غرب به شمار می‌رفت؛ چون عثمانی‌ها با عقد قرارداد صلح با امپراتوری اتریش در سال ۹۸۴ قمری تا حدی از جبهه‌ی غرب آسوده‌خاطر شدند. در مقابل ایران دچار هرج و مرج داخلی بود. عثمانی‌ها با مشاهده اوضاع آشفته ایران، تصمیم به توسعه مرزهای شرقی امپراتوری گرفتند. سلطان عثمانی با توجه به این اوضاع، فرمان حرکت اولین لشکر به جانب ایران را در اواخر سال ۹۸۵ قمری صادر کرد. طی سال‌های آینده، لشکرکشی‌های متعددی به مناطق مختلف تحت حاکمیت ایران صورت گرفت.

در اولین لشکرکشی، به منظور فتح گرجستان و شروان به فرماندهی مصطفی پاشا، با نیرویی در حدود صد هزار سپاهی راهی ایران شدند و تغلیس و ارس را تصرف کردند. عثمان پاشا در سال‌های ۹۸۶ - ۹۹۲ قمری، به کمک لشکریان تاتار خان کریمه و نیز سپاهیان ارسال، از استانبول، توانست قسمت‌های وسیعی از ولایت شروان و داغستان را به خاک عثمانی ملحق نماید. خسروپاشا حاکم وان، سلما و خوی را تصرف کرده، زنان و کودکان را به اسیری گرفت و اموالشان را به تاراج برد.^۱

در ابتدای دوره شاه عباس و عزیمت او به خراسان، فرصت مناسبی به دست عثمانی‌ها افتاد. فرهاد پاشا، قراباغ را تصرف کرد و جعفر پاشا فرمانده قلعه تبریز، بر اطراف تبریز دست یافت و سنان پاشا بیگلربیگی بغداد، همدان را گرفت و به منظور تسلط به همدان و لرستان^۲ و کرمانشاهان، در نهاوند قلعه‌ای بنا نهاد. در پی آن شاه عباس مجبور شد تا قرارداد صلح را با عثمانی‌ها امضا کند. بر اساس آن قراباغ، گنجه، تغلیس، شهرروز، حوالی لرستان و نهاوند، به عثمانی‌ها واگذار شد. ولی شاه‌عباس وقتی فرصت مناسبی به دست آورد، تبریز و سپس شهرهای دیگر آذربایجان را تصرف کرد و ایروان را پس از محاصره شش ماهه به خاک ایران ملحق ساخت تا این‌که تمام سرزمین‌هایی که در معاهده سال ۹۹۸ قمری به عثمانی‌ها واگذار کرده بود بازگرداند. علاوه بر آن بغداد را از تصرف عثمانی‌ها خارج کرده، ضمیمه خاک ایران کرد.^۳

۱. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۵۶-۳۵۸؛ رسول عربخانی، ص ۳.

۲. اسکندربیگ، پیشین، ج ۲، ص ۶۳۳-۶۳۴؛ نوایی، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفوی، ص ۲۷-۲۸.

۳. قزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ص ۱۰۸ و ۱۱۲-۱۱۳؛ اسکندربیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۵۳۵-۵۳۶؛ لوسین لوئی، زندگی شاه عباس، ص ۸۴؛ فلسفی، زندگانی شاه‌عباس، ص ۱۹۰-۱۹۳.

در دوره شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۸۳) سه درگیری بزرگ برای گسترش قلمرو میان دو کشور ایران و عثمانی روی داد.

در حمله نخست نیروهای عثمانی به فرماندهی خسروپاشا تا شهر همدان پیشروی کردند (۱۰۳۸ق) و از سوی دیگر بغداد را محاصره کردند ولی این حملات، با مقاومت نیروهای صفوی با شکست مواجه شد. در حمله دوم ایروان به دست عثمانی‌ها افتاد ولی بعد از هفت ماه و نیم با فتح ایروان توسط قشون صفوی جبران شد. در حمله سوم سلطان مراد به سوی بغداد لشکر کشید. وی پس از ۴۷ روز محاصره و گلوله باران این شهر، توانست قزلباشان را از پا درآورد و بغداد را که چندین بار دست به دست شده بود، در سال ۱۰۸۴ قمری تصرف کند.^۱

ه) دخالت در قلمرو یک‌دیگر

پادشاهان عثمانی و صفوی، هر کدام که دیگری را در موضع ضعف می‌دیدند، از آن اوضاع سود برده، حریف را بیشتر زیر فشار می‌گذاشتند. از جمله وقتی شاهزاده‌ای جانشین شاه قبلی می‌شد - که معمولاً در این زمان شاهزاده‌ها برسر جانشینی در حال کشمکش بودند و تا سرحد جنگ و قتل پیش می‌رفتند - در این حال هر یک از دو متخاصم با فرستادن عوامل خود به درون قلمرو دیگری یا به نحوی دیگر، اوضاع را آشفته‌تر می‌کردند. در ادامه به برخی از این دخالت‌ها اشاره می‌شود:

۱. دخالت شاه اسماعیل در امور عثمانی

سلطان بایزید فرزند سلطان محمد فاتح در هفتم صفر ۹۱۸ قمری^۲ از سلطنت خلع شد و به جای او فرزندش سلطان سلیم بر تخت سلطنت نشست. شاهزاده‌های دیگری مثل احمد حاکم آماسیه، قورقود حکمران صاروخان و دیگر شاهزاده‌ها، هر کدام مدعی سلطنت بودند؛ چنان‌که علاالدین پسر احمد، بورسره را تسخیر کرد و احمد و قورقود در این راه جان

۱۶۸۶-۱۶۸۶؛ نوایی و عباسقلی غفاری فرد، تاریخ تحولات...، ص ۱۸۷؛ هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۵۶؛ عباس رضانی، معاهدات تاریخی ایران، ص ۲۸.

۱. تاریخ جهان آرای عباسی، ص ۲۹۰-۲۹۲؛ نصرالله صالحی، رویارویی ایران و عثمانی بر سر بغداد، ص ۱۰۴-۱۰۵؛ رودلف پ. متی، اقتصاد و سیاست خارجی ایران عصر صفوی، ص ۱۴، ترجمه حسن زندیه، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷.

۲. سلیم‌نامه، ص ۵۷ به نقل از غلام سرور، تاریخ شاه اسماعیل، ص ۹۱.

خود را از دست دادند. مراد پسر دیگر احمد نیز مدعی تاج و تخت بود که در جنگ به سختی شکست خورد و سرانجام به سوی ایران فرار کرد. سلیم در اقدام دیگر، با لشکرهفتاد هزار نفری عازم آناتولی شد. پس از تسخیر بورسه پنج نفر از برادرزادگانش که سه نفر از آنها پسران محمود یکی عثمان پسر عالم‌شاه و محمد پسر شاهنشاه را کشتند،^۱ اوضاع عثمانی به شدت بحرانی و دچار هرج و مرج شد.

شاه اسماعیل باتوجه به این اوضاع، از مشکلات داخلی عثمانی به نفع خود بهره برداری کرد و علاوه بر حمایت از شاهزاده‌های عثمانی، اقداماتی را نیز انجام داد که خشم سلطان عثمانی را موجب گردید. این اقدامات عبارت بودند از:

۱. نورعلی خلیفه روملو، حکمران ارزنجان را برای هموار کردن مهاجرت تعدادی از مریدانش به سرزمین عثمانی اعزام کرد. وی در قیله‌حصار، با جمع آوری دو تا چهار هزار نفر، به سمت ملطیه^۲ پیش‌روی نمود. او توقات^۳ را تسخیر کرد و به نام شاه اسماعیل خطبه خواند. از آنجا که مردم توقات سر به شورش برداشتند، نورعلی شهر توقات را به خاکستر تبدیل کرد. او در راه ارزنجان، با لشکر پانزده هزار نفری به فرماندهی سنان پاشا جنگید. در این جنگ فرمانده سپاه عثمانی کشته شد. با مرگ او بقیه سپاه عثمانی فراری شدند و غنایم فراوانی به دست نورعلی خلیفه رسید.^۴

۲. خان محمد استاجلو حکمران دیاربکر، به تحریک شاه اسماعیل، نامه تهدید آمیزی به سلطان سلیم نوشت و او را نامرد و ترسو خواند. نویسنده تاریخ جهانگشای خاقان در این مورد می‌نویسد:

خان محمد مکتوبی تهدید آمیز با یک قبضه شمشیر و یک دست رخت زنانه مثل معجر و غیره، جهت او فرستاد که اگر به جنگ می‌آیی، شمشیر را بر کمر بند و قدم

۱. پورگشتال، تاریخ امپراتوری عثمانی، ج ۲، ص ۸۱۵.

۲. ملطیه (Melitene): مهم‌ترین ولایت شرقی در ساحل فرات است. (لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ص ۱۵۵)

۳. توقات (دوقات): شهری است در کنار نیک سار، سر راه آماسیه در کنار یشل ایرماق و در نود کیلومتری شمال غربی سیواس. (لسترنج، همان، ص ۱۵۶؛ مجله معارف، فرودین ۱۳۷۲، ص ۷۷)

۴. جهانگشای خاقان، ص ۴۷۵-۴۸۰؛ غلام سرور، تاریخ شاه اسماعیل اول، ص ۹۲؛ مجله معارف، ص ۷۰.

پیش گذار و گرنه به لباس زنان ملبس شو و مین بعد، نام مردی و آله‌گیری^۱ بر زبان جاری مساز. از این حرکت نالایق، قیصر روم برآشفته، در باب خصومت و لشکر کشی بیشتر از پیش تر ساعی گشت.^۲

خان محمد نامه دومش را با یک پرده و یک دست لباس زنانه و شمشیر برای سلطان عثمانی فرستاد و در آن نوشت:

معلوم قیصر و سلطان سلیم بوده باشد که اگر در برابر نیاید و جنگ نکنید یا خود یا فرزندت، پس می‌باید در حرم بنشیننی و این لباس زنانه را بپوشی و دیگر نام مردی نبری.^۳

۳. شاه اسماعیل با نفرستادن ارسال نامه تبریک و تهنیت برای جلوس سلطان سلیم بر تخت سلطنت، نارضایی خود را از این مسأله آشکار کرد و با بهره‌گیری از اختلافات شاهزادگان، به فعالیت خود افزود و با مدعیان سلطنت عثمانی، نهانی مساعدت کرد و در جنگ سلطان سلیم با شاهزاده احمد، ضمن حمایت از احمد، دو نفر از فرزندانش را به ایران پناه داد. سپس در جنگ دیگری که میان سلطان سلیم و شاهزاد مراد اتفاق افتاد، مراد در آن مغلوب گشته، به ایران فراری شد. شاه اسماعیل استقبال گرمی از او به عمل آورد و قسمتی از ولایت فارس را به او داد.^۴

۴. علاوه بر آن‌ها، شاه ایران با تبلیغات مذهبی و تحریکات سیاسی خود در ولایات شرقی و جنوبی آسیای صغیر و اتحاد با دشمنان امپراتوری عثمانی در اروپا و آفریقا، زمینه تجزیه و انقراض امپراتوری عثمانی را فراهم آورد. از آن جمله در زمان بایزید، ساکنان ایالات حمید و تکه، قیام کردند که سلطان بایزید پس از سرکوبی، آن‌ها را به روم ایلی تبعید کرد.^۵ در بقیه نواحی عثمانی نیز مریدان شیعی مذهب صفوی به تحریک شاه اسماعیل، برای ترویج مذهب شیعه و تضعیف دولت عثمانی مشغول بودند.

۱. آله، لفظ ترکی به معنای کشور، ناحیه و بلد است.

۲. ص ۴۸۹ - ۴۹۰.

۳. گمنام، عالم آرای شاه اسماعیل، ص ۲۴۴؛ غلام سرور، تاریخ شاه اسماعیل اول، ص ۹۲.

۴. خواندمیر، حبیب‌السیر، ص ۷۰، به نقل از غلام سرور، تاریخ شاه اسماعیل اول، ص ۹۲؛ اسماعیل حقی، تاریخ عثمانی، ج ۲، ص ۲۷۸؛ فلسفی، چند مقاله تاریخی و ادبی، ج ۱، ص ۲۵.

۵. پورگشتال، تاریخ امپراتوری عثمانی، ج ۲، ص ۹۳۳؛ فلسفی، چند مقاله تاریخی و ادبی، ص ۲۶.

دیوید مورگان در مورد علت درگیری‌های ایران و عثمانی، می‌گوید:

علت ریشه‌ای [اصلی] درگیری میان این دو امپراتوری، آن بود که بخشی کثیری از حامیان آرمان صفویه، متعلق به قبایل ترکمن شرق و مرکز آناتولی بودند که در نزدیکی یا درون قلمرو عثمانی قرار داشت. در نتیجه، امپراتوری عثمانی هم نیروی انسانی ارزشمند خود را به نفع همسایه‌اش از دست می‌داد و هم وفاداری بسیاری از باقی‌ماندگان نسبت به امپراتوری عثمانی قابل اعتماد نبود. به‌زودی در سال ۹۰۷-۹۰۸ قمری، گروه کثیری از قزلباش‌ها به جنوب یونان کوچانده شدند تا قادر به آسیب رساندن نباشند.^۱

شخص شاه اسماعیل هم دائماً با جنگ و گریز، به نواحی سرحدی خاک عثمانی هجوم می‌برد.^۲ شاه‌قلی بابای تکلو از ولایت منتشا، یکی دیگر از هواداران شاه اسماعیل بود که خود را جانشین شاه می‌خواند. وی در سال ۹۱۷ قمری قیام بزرگی را در آنتالیا برپا کرد و حمایت هزاران سرباز عثمانی را جلب نمود که برای سرکوب قیام فرستاده شده بودند. او مبلغان خود را به اطراف آناتولی برای تبلیغ اعزام کرد. در آن زمان میان حکمران آماسیه و فرمان‌روای آنتالیا که به ترتیب احمد و قورقود فرزندان سلطان بایزید دوم بودند، دشمنی سختی برسر مسأله جانشینی پدرش در گرفت. شاه‌قلی از این مسأله به نفع خود بهره‌برداری کرد و لشکر عثمانی را در نزدیکی الاشهر شکست داد.^۳

۲. دخالت عثمانی‌ها در امور دولت صفوی

زمینه‌های ظاهری آغاز جنگ ایران و عثمانی را در حمایت شاه اسماعیل از رقبای سلطان سلیم اول عثمانی می‌توان خلاصه کرد، ولی اقدامات پادشاهان عثمانی در این مورد بی‌تأثیر نبوده است؛ زیرا از وقتی شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۷ قمری، الوند بیگ آق‌قویونلو را در محلی به نام شرور^۴ شکست داد بایزید دوم، فرزند سلطان محمد فاتح، خاندان آق‌قویونلو را که دشمنان سیاسی و مذهبی شاه اسماعیل بودند، به جنگ دوباره با او تحریک نمود و حتی سپاهی در اختیار آنان گذاشت تا متصرفات از

۱. ایران در قرون وسطی، ترجمه عباس مخبر، ص ۱۵۶، [تهران]، طرح نو، ۱۳۷۳.

۲. احمدرفیق، «شیعیان و بکتاشیان»، مجله معارف ص ۶۷؛ بیانی، تاریخ نظامی ایران، ص ۱۶۷.

۳. احسن التواریخ، ج ۲، ۱۰۵۹.

۴. شرور: دهکده‌ای نزدیک ارس بود. (غلام سرور، تاریخ شاه اسماعیل صفوی، ص ۴۸)

دست‌رفته‌شان را بازپس گیرند.^۱ هنگامی که شاه اسماعیل تبریز، پایتخت آق‌قویونلو را گرفت، رسماً بر تخت سلطنت نشست. سلطان عثمانی، امرای آق‌قویونلو را که به علت اختلافات خانوادگی ضعیف و ناتوان گشته بودند، به اتحاد و نابودی دولت صفویه تحریض و تحریک کرد. الوند بیگ هم طی نامه‌ای از سلطان عثمانی در زمینه باز پس‌گیری تبریز و دفع شاه اسماعیل کمک خواست. وی در پاسخ الوند نگاشت:

طایفه یاغیه قزلباشیه - خذلهم الله - گرچه شعله‌های آتشین از کلاه سرخ نکبت‌اندود به گیتی درانداخته [است باید] با جمیع فرق ناحیه اتفاق فرموده و تیراً از خویشتن‌داری کنان - متوکلاً علی‌الله الملك المنان - عزم جزم بر قلع و قمع آن طاغیه یاغیه قزلباشیه و دفع و رفع گروه مکروه ضاله گماشته، پیش از آن که شرار فتنه بالا گیرد، به انطفای درکوشند. باشد که به توفیق الله به خاک سپاه پای‌مال ساخته، نام و نشان آن ملاعین را از صفحه جهان بزدايند و عالمیان را به اخبار مسرت آثار فتح و فیروزی شاد و خرم گردانند... [نسبت به مساعدت خود به امرای بایندری نوشت:] که از این جانب حسب‌الاشاره به وجهی که لازم آید تقصیری نخواهد نمود...^۲

پس از این نامه، الوند بیگ بار دیگر به امید پس گرفتن آذربایجان، به جنگ شاه اسماعیل رفت (۹۰۸ قمری)، ولی این بار نیز شکست خورد و به بغداد گریخت.^۳ پس از سلطان بایزید، سلطان سلیم در آخر محرم ۹۲۰ قمری، یعنی پنج ماه قبل از جنگ چالدران، نامه‌ای به عبیدالله‌خان اوزبک نوشت و از او خواست که از طرف شرق به ایران حمله کند و خودش از جانب غرب بر قزلباشان هجوم آورد تا انتقام خون عمویش شیبک‌خان را گرفته، «وجود ناپاک ائیم»^۴ را از میان بردارند. قسمتی از نامه چنین است:

۱. هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۱۶.

۲. فریدون بیگ، منشآت سلاطین، ج ۱، ص ۳۵۱-۳۵۳، به نقل از فلسفی، جنگ میهنی ایرانیان در چالدران، ص ۱۴-۱۶.

۳. حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۴۶۹؛ غلام سرور، تاریخ شاه اسماعیل صفوی، ص ۵۳؛ فلسفی، جنگ میهنی ایرانیان در چالدران، ص ۱۶.

۴. حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۴۶۹؛ غلام سرور، تاریخ شاه اسماعیل صفوی، ص ۵۳. فلسفی، جنگ میهنی ایرانیان در چالدران، ص ۱۶.

مدتی است که اهالی بلاد شرق، از دست صوفی‌بچه‌ای لثیم و ناپاک‌اثیم و آفاک‌ذمیم به جان آمده‌اند؛ هر مؤمن موحد را بغض فی‌الله به آن طایفه گم‌راه امری است مهم [آن‌گاه او را از قصد خود که] قلع و قمع آن مفسده‌خودکام و ملحد خودرأی است آگاه کرد.^۱

سلطان سلیمان دست‌کم چهار بار به ایران حمله کرد که دو حمله آن به کمک ناراضیان ایرانی پناهنده شده به خاک عثمانی یعنی المه تکلو و القاص میرزا بود؛ در حمله اول (۹۴۰ق) شاه تهماسب سرگرم جنگ با خانان اوزبک در ماوراءالنهر بود که سلطان سلیمان با سپاه در حدود نود هزار نفر به فرماندهی ابراهیم پاشا به آذربایجان فرستاد و او به کمک‌المه، بر بیشتر بلاد آذربایجان دست یافت. در حمله دیگر که به مساعدت القاص انجام شد نیز نیروهای عثمانی داخل خاک ایران شده، شهرهای مهم آن مانند همدان، کاشان، قم و ری را تصرف کردند.^۲

در زمان محمد خدابنده، خسرو پاشا و مصطفی پاشا از ضعف داخلی استفاده کرده، به ایران حمله کردند.^۳ هم‌چنین وقتی شاه‌عباس بر سر کار آمد، عثمانی‌ها از اوضاع آشفتگی ایران استفاده کرده، تحت عنوان صلح استانبول، قسمت وسیعی از خاک ایران را ضمیمه خاک عثمانی کردند.

(و) نقض پیمان‌ها

پادشاهان عثمانی و صفوی در طول ۲۲۸ سال، از نظر سیاسی و مذهبی با یک‌دیگر مخالف بودند. بیشتر مواقع خشم و نفرت بین آنان حاکم بود و اگر گاهی صلح میان آنان برقرار می‌شد، به این دلیل بود که هر دو طرف در موقعیت ضعف قرار داشتند. ولی به محض این‌که احساس قدرت می‌کردند، در قلمرو دیگری حمله برده، آن را متصرف می‌شدند. بنابراین، چندین بار بین آنان صلح برقرار شد و سپس نقض گردید که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. منشآت سلاطین، ج ۱، ص ۳۵۴، به نقل از غلام سرور، تاریخ شاه اسماعیل، ص ۹۳.

۲. احسن التواریخ، ج ۲، ص ۱۲۱۴-۱۲۱۸؛ نوایی و غفاری فرد، تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران، ص ۱۱۸.

۳. همان.

۱. نقض پیمان آماسیه

مصطفی پاشا در روز ۲۶ صفر سال ۹۸۶ قمری، با نیرویی در حدود صد هزار سپاهی از محلی به نام اسکوتاری به قصد ایران حرکت کرد و در راه به وسیله یکی از اسیران ایرانی، نامه‌ای را برای شاه ایران فرستاد. او در نامه نوشته بود که به دستور سلطان عثمانی، با نیرویی در حدود سیصد هزار سوار و ششصد توپ و شش هزار تفنگ‌چی به ایران می‌آید تا عیسویان گرجستان را از دست حاکمان ستم‌کار ایران رهایی بخشد. از طرف دیگر، حاکم کریمه را تحریک کرد تا از راه خزر به شروان حمله کند.^۱

در پی این اقدام، شاه محمد خدابنده طی نامه‌ای به سلطان عثمانی، علت نقض عهدنامه صلح آماسیه را خواستار شد؛ چون براساس مفاد صلح آماسیه، قلعه قارص^۲ باید همیشه به صورت مخروبه و منطقه بی‌طرف و غیرنظامی بین ارمنستان ایران و ارزروم عثمانی باقی می‌ماند. ولی خسروپاشا حاکم وان در صفر ۹۸۶ قمری، به بهانه حوادث مرزی، در رأس یک سپاه پنجاه هزار نفری وارد آذربایجان شد و نواحی خوی و سلماس را غارت کرد و پیمانی که در زمان شاه تهماسب و سلطان سلیمان منعقد شده بود، شکست. چون از طرف ایران به این تجاوز واکنش نشان داده نشد، سلطان مراد (۹۸۲ - ۱۰۰۳ ق) زمینه را برای حمله بعدی مساعد دیده، مصطفی پاشا را برای حمله به ایران مأمور نمود. وی وارد ولایت قارص شد و قلعه آن را تعمیر کرد. ولایت شروان و آذربایجان طبق معاهده آماسیه جزء ایران بود، ولی سلطان مراد سوم، پادشاه عثمانی به پاشایانی که در ولایات شرقی عثمانی در جوار سرحدات ایران حکومت داشتند، دستور تسخیر آن را صادر کرد.^۳

شاه ایران نامه دوم را برای مصطفی پاشا فرستاد. متن نامه چنین بود:

۱. اسکندریبگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۵۷-۳۵۸؛ هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۴۵.

۲. قلعه قارص واقع در ولایت قارص، بین ولایت چخورسعد و ارزروم قرارداد. (اسکندر بیگ، تاریخ عالم

آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۵۸)

۳. اسکندریبگ، پیشین، ج ۱، ص ۳۵۶ و ۳۵۸.

شنیده‌ام به قارص آمده و به ساختن قلعه مشغولی؛ امیدوارم که این خبر درست نباشد وگرنه سردار ترک باید بداند که شاه ایران آن قلعه را دوباره خواهد گرفت و دیواری از سرهای سربازان ترک در آن جا برپا خواهد کرد.^۱

مصطفی پاشا نامه را خواند و در صدد عکس‌العمل برآمد. ابتدا به دستور وی سر سی‌تن از امیران ایرانی را از تن جدا کرده، آن‌ها را در پی قلعه ریختند؛ سپس چهار صندوق فشنگ و گلوله توپ به سفیر داد و گفت:

در اردوی من جز این هدیه‌ای برای شاه ایران پیدا نمی‌شود.^۲

پس از آن مصطفی پاشا از قارص وارد قفقاز شد (۹۸۶ قمری). شاه محمد در برابر او به صف‌آرایی پرداخت. در این جنگ مصطفی پاشا پیروز گردید و قلعه تفلیس، شروان و شهرهای باکو، شماخی^۳ و دربند را تصرف کرد.^۴ به این ترتیب صلح آماسیه به شکست انجامید.

۲. نقض عهدنامه استانبول

وقتی شاه عباس به سلطنت رسید، خود را برای مقابله با دشمن آماده نمی‌دید لذا در برابر سلطان عثمانی با فروتنی و مدارا رفتار کرد. ولی همین‌که فتنه‌ها را فرونشاند و اوزبکان را از خراسان خارج کرد و خود را از نظر نظامی از هر جهت مجهز دید، کینه درونی خود از ترکان را آشکار نموده، در روابط خود با دولت عثمانی تجدیدنظر کرد. او در اولین اقدام (۱۰۰۷ قمری) به درخواست سفیر عثمانی جواب رد داد. درخواست عثمانی‌ها عبارت بود از این‌که:

۱. شاه عباس باید معاهده استانبول را که در سال ۹۹۹ قمری منعقد شده بود، تجدید کند؛

۱. فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۱ و ۲، ص ۷۸؛ نوایی و غفاری فرد، تاریخ تحولات سیاسی،

اجتماعی... ص ۱۵۶؛ هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۴۵.

۲. اسکندرییگ، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۱-۳۶۳. فلسفی، تاریخ زندگانی شاه عباس اول، ج ۱ و ۲، ص ۷۷. نوایی و غفاری فرد، تاریخ تحولات سیاسی... ص ۱۵۶. هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۴۵.

۳. شماخی یکی از قصبات شروان است. (نزهة القلوب، ص ۹۲)

۴. اسکندرییگ، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۱-۳۶۳؛ فلسفی، پیشین، ج ۱ و ۲، ص ۷۷؛ نوایی و غفاری فرد، پیشین

ص ۱۵۶؛ هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۴۵.

۲. خراسان را به اوزبکان سپارد؛

۳. بیست هزار خانوار کرد را که از عثمانی به ایران آمده بودند، بازگرداند؛

۴. پسر بزرگ خود را به عنوان گروگان به استانبول بفرستد.

شاه عباس در پاسخ به سفیر عثمانی گفت:

پسر من ولی عهد من است و روزی شاه خواهد شد و من حق ندارم پادشاهی را به گروگان برای شاه دیگر بفرستم.^۱

علاوه بر آن درخواست، مرزداران دولت عثمانی، بردباری و صلح‌جویی شاه عباس را حمل بر ناتوانی دولت ایران قلمداد کردند. بنابراین، بازرگانان ایرانی را آزار و اذیت نمودند.^۲ با توجه به این درخواست‌ها و ستم عثمانی‌ها، ذوالفقارخان حکمران آذربایجان، تصمیم گرفت تا با نیروی پانصد نفری شبانه، بر قلعه‌ای که علی پاشا حکمران تبریز به سال ۱۰۱۱ قمری در منطقه مرزی به نام چمن اوجان ساخته بود، حمله کند. وی تصمیمش را عملی کرد و آن قلعه را ویران ساخت و گروهی از سربازان ترک را کشت. وقتی شاه عباس از آن آگاه شد، به گونه‌ای او را ستود و برایش خلعت فرستاد. سپس فرمان داد که جاسوسانی را به تبریز بفرستد تا اوضاع آن شهر را برای او گزارش دهد.^۳

شاه عباس در روز یکشنبه هفتم ماه ربیع‌الثانی ۱۰۱۲ قمری، از اصفهان به قصد تسخیر آذربایجان به راه افتاد. او در نزدیکی تبریز در کاروان‌سرای شبلی، با راه‌داران ترک مواجه شد که از کاروان‌ها حق راه‌داری می‌گرفتند. شاه عباس به سوی راه‌دار رفته، وقتی از او جواز عبور و پول راه‌داری خواستند، به ذوالفقارخان اشاره کرد که به مأموران حق عبور دهد. هنگامی که راه‌داران به کار گرفتن پول مشغول شدند، سرداران تمامی آن‌ها را به هلاکت رساندند.^۴ شاه و سرداران سپس به تبریز داخل شده، گروهی از سربازان ترک را کشتند و تبریز را به تصرف خویش درآوردند. شاه عباس پس از فتح آن، ارمنستان،

۱. فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۳ و ۴، ص ۱۷۰۱-۱۷۰۲؛ هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۴۵.

۲. لوسین لوئی بلان، زندگانی شاه عباس اول، ترجمه ولی الله شادروان، ص ۱۵۹، [تهران]، اساطیر، ۱۳۷۵؛

نویسی و غفاری فرد، تاریخ تحولات، ۱۸۸؛ فلسفی، پیشین، ص ۱۷۰۱-۱۷۰۲.

۳. فلسفی، پیشین، ج ۴ و ۵، ص ۱۷۰۱-۱۷۰۲.

۴. اسکندرییگ، تاریخ عالم‌آرای شاه عباس، ص ۱۰۳۰-۱۰۳۱؛ لوسین لوئی بلان، زندگانی شاه عباس اول،

ص ۱۶۹؛ فلسفی پیشین، ج ۴ و ۵، ص ۱۷۰۴.

گرجستان، شروان و قلعه‌های ایروان و نخجوان را که از مراکز نظامی ارمنستان بود، تصرف کرد.^۱

در همین ایام، سلطان محمد خان سوم پادشاه عثمانی درگذشت. الکساندرخان امیر گرجستان کاختی و گرگین خان حکمران گرجستان کارتلی به اردوی شاهی آمده، اظهار اطاعت کردند.^۲ به این ترتیب عهدنامه استانبول نقض شد و شاه توانست تبریز را از دست عثمانی‌ها آزاد کند.

۳. نقض عهدنامه دوم استانبول

به موجب معاهده دوم استانبول که در سال ۱۰۲۲ قمری بین ایران و عثمانی به امضا رسید، آن‌ها قبول کردند که سرحدات ایران و عثمانی به همان صورتی که در زمان سلطان سلیمان و شاه تهماسب بود، باقی بماند؛ در ضمن شاه عباس متعهد شده بود، که هر سال دویست بار ابریشم به عثمانی بپردازد. از طرف دیگر، دولت ایران آنجلی‌چاووش فرستاده دولت عثمانی را نزدیک به دو سال در ایران نگاه‌داشت و عثمانی‌ها از او بی‌خبر بودند. بنابراین، سلطان احمد با اصرار نضوح پاشا، معاهده‌ای را که امضا کرده بود شکست و به جنگ با ایران مصمم شد.^۳ لذا محمد پاشا صدر اعظم سپاه عثمانی همراه با تهمورث‌خان در حوالی ایروان جنگ شدیدی را به وجود آوردند. با این عمل پیمان‌نامه دوم استانبول نیز نقض شد.^۴

۴. نقض معاهده ایروان

معاهده ایروان بیش از شش سال دوام نیاورد. جریان از این قرار بود که سوباشی بکر رئیس شرطه بغداد، حکمران بین‌النهرین را در سال ۱۰۳۲ قمری به قتل رسانید و برضد دولت عثمانی قیام کرد. از این‌رو، از جانب دولت عثمانی حافظ احمد پاشا والی دیاربکر، مأمور سرکوبی سوباشی بکر شد. سوباشی که اوضاع را وخیم دید، قبلاً در تماس با شاه عباس و جلب حمایت او، وعده داد، در صورتی که نیروهای عثمانی را دفع کند، بغداد را

۱. اسکندریبگ، پیشین، ۱۰۳۰-۱۰۳۱؛ فلسفی، پیشین، ج ۳ و ۴، ص ۱۷۱۵-۱۷۱۷.

۲. ملاجلال منجم یزدی، تاریخ عباسی، (روزنامه ملاجلال)، ص ۲۴۲-۲۵۲، تهران، انتشارات وحید ۱۳۶۶؛ جی. شاو، تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ج ۱، ص ۳۲۵. لوسین لویی بلان، زندگی شاه

عباس، ص ۱۶۱-۱۶۲؛ فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۴ و ۵، ۱۷۰۱-۱۷۰۲.

۳. اسماعیل حقی، تاریخ عثمانی، ج ۳، ص ۷۸.

۴. فلسفی، پیشین، ج ۴ و ۵، ص ۱۷۶۳؛ هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۷۸-۷۹.

تسلیم او خواهد کرد. شاه ایران که از اوضاع آشفته داخلی دربار عثمانی و جنگ‌های داخلی آن کشور آگاه بود، موقعیت را برای بازپس‌گیری بغداد که جدش شاه تهماسب از دست داده بود، مناسب دید. او به محض دریافت پیغام سوباشی، نیروی سی‌هزار نفری را همراه با تاج امارت برای او فرستاد و خود نیز به قصد زیارت بقاع متبرکه از اصفهان راهی بغداد شد. ولی حافظ احمد پاشا با آگاهی از اوضاع موجود، توجه دوباره سوباشی را به خود جلب کرد. بنابراین، سوباشی به وعده‌اش پشت پا زد و خطاب به قزلباشان که نزد او بودند گفت:^۱ سلطانم با عفوگناهانم بغداد را به من تفویض کرده است. بروید و این سخن را به شاهتان بگویید. اگر به سوی بغداد لشکر بفرستد، تسلیم او نخواهم کرد و از این کار پشیمان خواهد شد.^۲

شاه ایران پس از دریافت این پیام، دستور حمله را صادر کرد و شهر و قلعه بغداد به تصرف ایرانیان درآمد و سوباشی کشته شد. بعد از آن شهر موصل و کرکوک نیز به دست ایرانی‌ها افتاد^۳ او قلمرو دولت صفوی در زمان شاه عباس به اوج گسترش خود رسید.^۴ به این ترتیب، معاهده ایروان نیز شکسته شد.



۱. اسماعیل حقی، تاریخ عثمانی، ج ۳، ص ۱۷۹-۱۸۱؛ فلسفی، پیشین، ص ۱۸۱۵. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۱۰۱.
۲. اسماعیل حقی، تاریخ عثمانی، ج ۳، ص ۱۲۸؛ فلسفی، پیشین، ص ۱۸۱۶؛ هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۱۰۱.
۳. اسماعیل حقی، تاریخ امپراتوری عثمانی، ج ۳، ص ۱۷۹-۱۸۵؛ فلسفی، پیشین، ص ۱۸۱۵-۱۸۱۶. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۷۸-۷۹.
۴. حسین مونس، اطلس تاریخ اسلام، ص ۲۷۶.

نتیجه

در زمان جلوس سلطان سلیم (۹۱۸ق)، سفیری برای عرض تبریک جلوس سلطان از طرف دربار صفوی اعزام نشد، در حالی که شاه اسماعیل توسط یکی از سرداران سلیم، از جلوس وی رسماً آگاه شده بود از سوی شاه اسماعیل، از سلطان احمد پسر بزرگ‌تر بایزید که ولی‌عهد رسمی بایزید بود، حمایت می‌کرد و سلیم را غاصب سلطنت می‌دانست. پناهند شدن هریک از شاهزاده‌ها از ایران به عثمانی و بالعکس، بر تنش موجود بین دو کشور متخاصم افزود. از ایران القاص میرزا، برادر شاه تهماسب، به دربار عثمانی پناهنده شد و از سوی عثمانی، سلطان مراد فرزند سلطان احمد و نیز شاهزاده بایزید فرزند سلطان سلیمان عثمانی به ایران پناه آوردند. هریک از این شاهزاده‌ها، شاهان صفوی و عثمانی را برضد کشور متبوعش تحریک می‌کردند که این کار بر دشمنی آن‌ها افزوده، تنش هرچه بیشتر را سبب گردید.

شاهان صفوی و عثمانی و نیز بعضی از سرداران آنان با فرستادن نامه‌های موهن و زننده به یکدیگر، خشم طرف مقابل را بر می‌انگیختند. گاهی هم‌راه نامه‌ها لباس‌های زنانه، تسبیح و کشکول و قوطی تریاک می‌فرستادند که بر تیرگی موجود می‌افزود. سرانجام این نامه‌نگاری‌ها به جنگ چالدران منتهی شد.

پادشاهان عثمانی و صفوی هر کدام که دیگری را در موضع ضعف می‌دیدند، از آن اوضاع سود برده، حریف را بیشتر زیر فشار می‌گذاشتند. برای مثال، شاه اسماعیل از بروز اختلاف بین فرزندان بایزید استفاده کرده، دو نفر از سردارانش را در رأس سپاهی به خاک عثمانی اعزام نمود، آنان شهرهای قره‌حصار و ملطیه را که از توابع عثمانی بود تصرف کرده، خطبه به نام شاه اسماعیل خواندند.

پادشاهان عثمانی و صفوی در طول ۲۲۸ سال هم‌جواری، از نظر سیاسی و مذهبی با یکدیگر مخالف بودند. بیشتر مواقع نفرت بین آنان حاکم بود، گرچه گاهی صلح میان آنان برقرار می‌شد و به این علت، هر دو طرف در موقعیت ضعف قرار داشتند. اما به محض این که احساس قدرت می‌کردند، در قلمرو دیگری حمله برده، آن را متصرف می‌شدند؛ بنابراین، چندین بار بین آنان صلح برقرار شده، سپس نقض گردید. نقض پیمان آماسیه، عهدنامه اول و دوم استانبول، ایروان و صلح ذهاب از آن جمله است.

منابع

۱. اسپناقچی پاشازاده، محمد عارف، *انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام* (تاریخ زندگانی و نبردهای شاه اسماعیل صفوی و شاه سلیم)، قم، انتشارات دلیل، ۱۳۷۹.
۲. اسکندریگ منشی، *تاریخ عالم آرای عباسی*، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۷.
۳. انوری، حسن، *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران، سخن، ۱۳۸۲.
۴. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*، تهران، انتشارات صفی علی شاه، ۱۳۷۴.
۵. بایوردی، حسین، *تاریخ پناهندگان ایران*، تهران: انتشارات وحید، ۱۳۴۹.
۶. براون، ادوارد، *تاریخ ادبیات ایران* (از صفویه تا عصر حاضر)، ترجمه بهرام مقدادی، [تهران]، مرواید، ۱۳۶۹.
۷. بلان، لوسین لوئی، *زندگی شاه عباس*، ترجمه ولی الله شادروان، [تهران]، اساطیر، ۱۳۷۵.
۸. بیانی، خان بابا، *تاریخ نظامی ایران جنگ‌های دوره صفوی*، تهران، بی‌نا، بی‌تا.
۹. پورگشتال، هامر، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ترجمه میرزا زکی علی‌آبادی، [تهران]، زرین، ۱۳۶۷.
۱۰. ثابتیان، اسناد و نامه‌های تاریخی و اجتماعی دوره صفویه، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۳.
۱۱. جی. شاو، *استانفورد، تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، ترجمه محمود رمضان‌زاده [مشهد]، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰.
۱۲. چکنگی، علی‌رضا، *فرهنگ‌نامه تطبیقی نام‌های قدیم و جدید مکان‌های جغرافیایی ایران و نواحی مجاور*، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸.
۱۳. اوزون چارشلی، اسماعیل حقی، *تاریخ عثمانی*، ترجمه وهاب ولی، [تهران]، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات، ۱۳۸۰.
۱۴. _____، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، [تهران]، انتشارات کیهان، ۱۳۶۸.
۱۵. حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۰ م.

۱۶. خواندمیر، امیرمحمود، *ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی*، تهران، انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۰.
۱۷. خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی، *تاریخ حبیب السیر*، تهران، کتاب فروشی خیام، ۱۳۶۲.
۱۸. دانشگاه کمبریج، *تاریخ ایران در دوره صفویان*، ترجمه یعقوب آژند، [تهران]، حاجی، ۱۳۸۰.
۱۹. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۲۰. رضائی، عباس، *معاهدات تاریخی ایران*، (۱۰۰ قرارداد و معاهده تاریخی از عصر صفویه تا پایان قاجاریه، تهران: ترفند، ۱۳۸۶).
۲۱. رودلف پ. متی، *اقتصاد و سیاست خارجی عصر صفوی*، ترجمه حسن زندیه، [قم]، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷.
۲۲. روملو، حسن بیگ، *احسن التواریخ*، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴.
۲۳. سایکس، سرپرسی، *تاریخ ایران*، ترجمه محمد تقی فخر داغی گیلانی، [تهران]، انتشارات علی اکبر علمی، بی تا.
۲۴. سومر، فاروق، *نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی*، ترجمه احسان اشراقی، [تهران]، گستره، ۱۳۷۱.
۲۵. شاه تهماسب، *تذکره شاه تهماسب* (شرح وقایع و احوالات زندگانی شاه تهماسب به قلم خودش)، برلین، انتشارات کاویانی، ۱۳۴۳.
۲۶. _____، *تذکره شاه تهماسب* (شرح وقایع و احوالات زندگانی شاه تهماسب صفوی به قلم خودش)، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۶۳.
۲۷. شیروانی، زین العابدین، *بستان السیاحه*، بی جا، انتشارات سنایی، بی تا.
۲۸. شیبانی، نظام الدین مجیر، *تشکیل شاهنشاهی صفویه* (احیای وحدت ملی)، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
۲۹. طباطبایی، استاد محیط، *تطور حکومت در ایران بعد از اسلام*، تهران، بعثت، ۱۳۶۷.
۳۰. غلام سرور، *تاریخ شاه اسماعیل صفوی*، ترجمه محمدباقر آرام و عباس قلی غفاری فرد، [تهران]، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.

۳۱. فریدون بیگ، احمدپاشا، *مجموعه منشآت السلاطین*، استانبول، عکس نسخه خطی کتابخانه مجلس شورا، ۱۲۷۴ق.
۳۲. فلسفی، نصرالله، *جنگ میهنی ایرانیان در چالدران*، تهران، هیرمند، ۱۳۸۱.
۳۳. _____، *چند مقاله تاریخی و ادبی*، تهران، وحید، ۱۳۴۷.
۳۴. _____، *زندگانی شاه عباس اول*، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۱.
۳۵. قزوینی، بوداق منشی، *جوهرالخبار* (بخش تاریخ ایران از قراقویونلوها تا سال ۹۸۴ ق)، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶.
۳۶. قزوینی، قاضی احمدغفاری، *تاریخ جهان آرا*، تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳.
۳۷. قزوینی، میرزا محمدطاهر، *تاریخ جهان آرای عباسی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
۳۸. گای، لسترنج، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، [تهران]، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۳۹. گمنام، *جهان‌گشای خاقان* (تاریخ شاه اسماعیل)، اسلام آباد، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، ۱۹۸۶م.
۴۰. لمب، هارولد، *سلیمان فاتح*، ترجمه حمید رهنما، [تهران]، صفی‌علی‌شاه، ۱۳۳۷.
۴۱. لمبتون، پی. ام. هولت - وان - ک - س، *تاریخ اسلام کمبریج*، ترجمه تیمور قادری، [تهران]، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۳.
۴۲. مستوفی، حمدالله، *نزهة القلوب*، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
۴۳. منجم یزدی، ملاجلال، *تاریخ عباسی* (روزنامه ملاجلال)، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۶.
۴۴. موسوی اردبیلی، فخرالدین، *تاریخ اردبیل و دانش‌مندان آن*، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴۷.
۴۵. مورگان، دوید، *ایران در قرون وسطی*، ترجمه عباس مخبر، [تهران]، طرح نو، ۱۳۷۳.
۴۶. مونس، حسین، *اطلس تاریخ اسلام*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، [تهران]، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۵۷.
۴۷. نوایی، عبدالحسین و عباس‌قلی غفاری‌فرد، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی ... ایران در دوره صفویان*، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، ۱۳۸۱.

۴۸. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، *تاریخ روابط خارجی ایران*، تهران، سپهر، ۱۳۷۷.
۴۹. ولایتی، علی اکبر، *تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه عباس اول*، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴.
۵۰. _____، *تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه اسماعیل*، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵.

نشریات

۵۱. احمد رفیق، مقاله «شیعیان و بکتاشیان»، ترجمه توفیق سبحانی، *مجله معارف*، دوره دهم، (فروردین - تیر ۱۳۷۲).
۵۲. خویی، محمد تقی امامی، «صلح آماسیه از دیدگاه مورخان ترک»، *فصل نامه مطالعات و تحقیقات تاریخی*، شماره هفتم و هشتم، بهار و تابستان ۱۳۸۴.
۵۳. صالحی، نصرالله، «رویاریوی ایران و عثمانی برسر بغدادی (۱۰۴۸ - ۱۰۴۹/۱۶۳۸ - ۱۶۳۹)»: علل و نتایج»، *فصل نامه مطالعات و تحقیقات تاریخی*، شماره پانزدهم، بهار ۱۳۸۶.